

ابتکار غزالی در استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن کریم

اکبر فایدئی*

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۸

صمد عبداله‌هی عابد**

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۵

چکیده

امام محمد غزالی با اینکه سرسختانه به مخالفت با فلاسفه برخاست؛ اما نه تنها مخالف منطق نبود؛ بلکه فراگیری آن را برای اهل علم به‌ویژه متکلمان و اصولیون ضروری می‌دانست. نقش او در تبیین جایگاه رفیع علم منطق، و ارتقای میزان مقبولیت آن در میان متشرعین قرن پنجم، قابل انکار نیست. غزالی ابتکارات و آرای متعددی در علم منطق دارد که مهم‌ترین آن‌ها، استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن کریم و درآمیختن قواعد منطقی با اصطلاحات ابتکاری جدید و مثال‌های اصولی و اسلامی، جهت خارج ساختن علم منطق از مهجوریت، و دفع بدبینی برخی از علمای تندرو نسبت به منطق فلاسفه است که ما در این نوشتار به ذکر و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

کلیدواژگان: موازین پنج‌گانه، قیاس مضمّر، میزان تعادل، میزان تلازم، میزان تعاند.

مقدمه

أبو حامد محمد بن محمد غزالی متکلم، فقیه، اصولی و منطق‌دان قرن پنجم هجری که از پیروان ابن‌سینا در حوزه منطق است، آرای منطقی خود را در کتاب‌های «معیار العلم»، «محک النظر»، «القسطاس المستقیم»، «مقاصد الفلاسفه» و مقدمه «المستصفی من علم الاصول»، به رشته تحریر درآورده و هم‌چنین در برخی از آثار دیگرش از جمله، «تهافت الفلاسفه»، «الاقتصاد فی الاعتقاد»، «المنقذ من الضلال»، «شفاء الغلیل»، «جواهر القرآن» و «اساس القیاس»، متذکر برخی از آراء و مسائل منطقی شده است. او ابتکارات و آرای متعددی در علم منطق دارد که مهم‌ترین آن‌ها، استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن کریم و درآمیختن قواعد منطقی با اصطلاحات ابتکاری جدید و مثال‌های اصولی و اسلامی، جهت خارج ساختن علم منطق از مهوریت، و دفع بدبینی برخی از علمای تندرو نسبت به منطق فلاسفه است که ملاصدرا در برخی از تألیفات خود به تبیین آن‌ها می‌پردازد و ذکر و بررسی آن‌ها، موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

رفع مهوریت منطق با تبیین جایگاه واقعی آن

علی‌رغم آنکه غزالی سرسختانه با فلسفه به مخالفت برخاست؛ نظر او در مورد علم منطق و معیارهای آن مثبت بود. او نه تنها مخالف منطق نبود، بلکه عقیده داشت منطق، مقدمه هر علمی است؛ از این رو فراگیری آن را برای اهل علم به‌ویژه متکلمان و اصولیون ضروری می‌دانست تا آنجا که برای اولین بار یک مقدمه منطقی را که خلاصه‌ای از کتاب «محک النظر» است، به دلیل دخیل بودن آن در مباحث اصولی، در کتاب «المستصفی من علم الاصول» آورد (غزالی، ۱۳۶۸ش، ۱: ۲۱). و این کار او سرمشق بسیاری از اصولیین متأخر گردید؛ مثل أبو محمد بن قدامة مقدسی در «روضه الناظر و جنبه المناظر»؛ محمد بن محمود ابو عبد الله اصفهانی در «الکاشف»؛ و ...؛ چنانکه ابن تیمیه در مقام انتقاد از منطق یونانی می‌گوید: «و أول من خلط منطقهم بأصول المسلمین أبو حامد الغزالی» (ابن تیمیه الحرانی، ۱۴۲۶ق: ۳۸۲).

غزالی در اغلب مباحث منطقی، متأثر از ابن‌سینا است، و فراوانی مباحث منطقی‌اش از اهتمام بی‌نظیر وی به علم منطق، حکایت دارد؛ به طوری که می‌گوید: کسی که به

مدارک عقول (قواعد منطق) احاطه علمی نداشته باشد، از درک حقیقت حجت و شبهه، عاجز است و به معلومات او، هیچ اعتمادی نیست (غزالی، ۱۳۶۸ ش، ۱: ۱۰؛ همو، ۱۴۰۹ ق، ۱: ۲۶).

فقه‌های تندروی قرن پنجم هجری، فلاسفه را ملحد دانسته و به تعارض میان منطق و دین، معتقد بودند. *غزالی* جهت دفع این تعارض ادعایی، کتاب «القسطاس المستقیم» را تألیف نموده و در آن، قیاس‌های منطقی را به پنج میزان مستخرج از آیات قرآن کریم ارجاع داد و در کتاب‌های منطقی خود اصطلاحات جدید مانوس در نزد متشرعین اسلام را با اقتباس از قرآن کریم و علم اصول، جایگزین اصطلاحات متداول در علم منطق کرد. هدف او این بود که نشان دهد وحی الهی منشأ جمیع معارف منطقی ماست تا از این طریق، پندار و بدبینی متشرعین عصر خود نسبت به منطق را از بین ببرد که می‌گفتند: «من تمنطق تزندق؛ هر که به منطق بپردازد، زندیق می‌شود» (حسن‌زاده، ۱۳۷۴ ش: ۱۰۶).

از نظر *غزالی*، اعتبار منطق در فطری بودن آن است، که در نهاد انسان به ودیعه گذاشته شده، و موازین آن ریشه در تعالیم انبیاء دارند؛ از این رو خدا را معلم اول، جبرئیل را معلم ثانی و پیامبر اکرم (ص) را معلم ثالث می‌شمارد. از سخنان وی چنین بر می‌آید که تمامی حقایق منطقی در نهایت به وحی منجر می‌شود و قرآن کریم، تنها منبع و سرچشمه معرفت منطقی و میزان شناخت جمیع حقایق وجودی است؛ چون تمامی حقایق عالم را به صورت مجمل و مضمحل داراست. او می‌گوید: «نقل متواتر از طریق پیامبر اسلام (ص) و وحی الهی حجت است و قرآن که وحی الهی است از حجیت قطعی برخوردار است؛ لذا صدق موازین قرآن از خود قرآن و به تعلیم پیامبر شناخته می‌شود. و از آنجا که موازین مستخرج از قرآن همان قیاس‌های منطقی بوده و میزان منطقی، مطابق با میزان قرآن است؛ پس خصومت با قیاس‌های منطقی، به منزله خصومت با موازین قرآن خواهد بود (غزالی، ۱۴۱۳ ق: ۱۵).

ملاصدرا هم که به علم منطق اهتمام کامل داشت، به تبع *غزالی*، موازین پنج‌گانه منطق را از قرآن کریم استخراج کرده و اینگونه استنباط را معیار درک معانی باطنی و اسرار آیات قرآن قرار داد. آیاتی که مبرهن به براهین واقعی‌اند (حسن‌زاده، ۱۳۷۴: ۴۰). او

می‌گوید: «کسی که به این موازین پنج‌گانه آگاه باشد، هدایت می‌یابد و کسی که به آن عمل نکند و عمل به رأی و تخمین نماید در گمراهی و ضلالت فرو می‌رود» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸ش: ۱۲۹؛ همو، ۱۳۶۶ش، ۱: ۵۵۳-۵۵۴؛ همو، ۱۳۸۹ش: ۳۴۴). برخی از پیروان ملاصدرا، نظیر حاج ملا هادی سبزواری هم به این مطلب پرداخته‌اند (سبزواری، ۱۴۳۲ق، ۱: ۵۲-۴۷).

این موازین استخراج شده از قرآن کریم در حقیقت نردبان‌های عروج انسان به سوی آسمان علم و معرفت به آفریدگار زمین و آسمان‌اند، و اصول یادشده پله‌های این نردبان‌هایند (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰ق، ۹: ۳۰۱-۳۰۰؛ سبزواری، ۱۳۷۲ش، الف: ۴۴۶).

خداوند سبحان که نور آسمان‌ها و زمین است، کتاب هدایت او نیز نور و تبیان کل شیء است. قرآن به لسان عربی مبین و به نحوی نازل شده است که هر انسانی به حد و اندازه فهم خود از آن توشه برچیند. قرآن کریم که خود را عربی مبین توصیف می‌کند (شعراء/ ۱۹۵)، تعالیم‌اش باید مطابق با قوانین فهم و منطق باشد تا انسان با تعقل و تدبر در قرآن، به فهم معانی آن نائل آید. از اینجاست که خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد که بندگان‌اش را با سه طریق برهان و خطابه و جدال احسن به سوی حق فراخواند (نحل/ ۱۲۵). حق تعالی در برخی آیات قرآن، روش استدلال را به پیامبر اکرم (ص) می‌آموزد (بقره/ ۹۴ و ۱۱۱ و ۲۵۸؛ مائده/ ۱۸-۱۷؛ انعام/ ۷۱ و ۸۰؛ انبیاء/ ۲۴-۲۱ و ۶۷-۶۲؛ یس/ ۸۳-۷۸؛ هود/ ۳۲-۲۸) و آیات بسیاری در قرآن کریم از مخاطب، برهان و دلیل تقاضا کرده است؛ به‌ویژه در چهار فقره از آیات قرآن که با الفاظ «هاتوا برهانکم» مطالبه دلیل شده است (بقره/ ۱۱۱؛ انبیاء/ ۲۴؛ نمل/ ۶۴؛ قصص/ ۷۵). این امر از محتوای غنی و قوی قرآن حکایت دارد و نشان از حاکم بودن منطق در قرآن است؛ زیرا بدون منطق نمی‌توان برهان آورد.

در آمیختن قواعد منطقی با اصطلاحات ابتکاری و مثال‌های اصولی و اسلامی

از آنجا که متشرعین با فلاسفه سر ناسازگاری داشتند، غزالی برای ایجاد بستر لازم جهت مقبولیت علم منطق در میان متشرعین، می‌گفت که اصولیون و متکلمان با معانی

و قواعد منطق مخالف نیستند و اختلاف تنها به اصطلاحات برمی‌گردد: «وأما المنطقیات فأكثرها علی منهج الصواب، والخطأ نادر فیها، وإنما یخالفون اهل الحق فیها بالإصطلاحات والإیرادات دون المعانی والمقاصد» (غزالی، ۱۹۶۱م: ۳۲). قواعد منطقی برای علما، غریب و ناآشنا نبوده و منطق تنها از آن فلاسفه نیست؛ بلکه معیار همه علوم است. از این رو غزالی اصطلاحات جدیدی را که با مذاق فقها و متکلمان سازگار بود، برای قوانین منطق وضع کرد تا آنجا که خود عنوان منطق هم در آثار منطقی او مهجور مانده است.

غزالی اغلب سعی می‌کند که به دلیل حساسیت موجود در میان متشرعین آن زمان نسبت به عنوان منطق منسوب به فلاسفه، به جای اسم منطق از عناوین دیگری همچون «معیار العلم»، «محک النظر»، «قسطاس المستقیم»، «کتاب النظر» و «کتاب الجدل» استفاده نماید (غزالی، ۱۳۹۲ق: ۸۵). او «محکوم علیه و حکم» را به جای موضوع و محمول، «معرفت و علم» را به جای تصور و تصدیق، «میزان» را به جای قیاس، «علت» را به جای حد وسط، «دعوی» یا «مطلوب» را به جای نتیجه قیاس، «مدارک العقول» را به جای قواعد منطق، «قیاس دلالت و قیاس علت» را به جای برهان اینی و لمی، «برهان اعتلال» را به جای تمثیل منطقی یا قیاس فقهی مطرح ساخته (غزالی، ۱۹۲۷م: ۱۵۷؛ همو، ۱۳۹۰ق: ۴۳۵) و «نمط اول» یا «میزان تعادل» را به معنای قیاس اقترانی، «نمط ثانی» را به معنای قیاس استثنایی، «نمط تلازم» یا «میزان تلازم» را به معنای قیاس استثنایی متصل، و «نمط تعاند» یا «میزان تعاند» را به معنای قیاس استثنایی منفصل به کار برده است (غزالی، بی‌تا: ۲۱۴ و ۲۲۸-۲۲۱ و ۲۴۳؛ همو، ۱۳۶۸ش: ۴۲-۳۸)؛ و هر یک از مقدمات قیاس را «اصل»، شکل اول را «نظم اول» یا «میزان اکبر»، شکل دوم را «نظم دوم» یا «میزان اوسط»، و شکل سوم را «نظم سوم» یا «میزان اصغر» خوانده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۴۲-۱۸؛ همو، ۱۴۲۳ق: ۲۲ و ۲۵).

وی برای خارج ساختن علم منطق از مهجوریت در میان اهل حق، علاوه بر جایگزینی اصطلاحات جدید و دفع استهجان حاصل از تعبیرات یونانی منطق، مثال‌های شرعی فقهی و کلامی را نیز در اغلب آثار منطقی خود، جایگزین مثال‌های متداول منطقی نمود (غزالی، بی‌تا: ۲۱۸ و ۲۲۸-۲۲۱ و ۲۴۰ و ۲۵۴-۲۵۱؛ همو، ۱۴۱۳ق: ۲۵ و ۳۱ و ۳۳ و ۳۷).

استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن کریم

غزالی در کتاب «القسطاس المستقیم»، همه قواعد منطقی و عمده‌ترین صور استدلال، یعنی قیاس‌های اقترانی و قیاس استثنایی متصل و منفصل، را از قرآن کریم استخراج کرده و برای هر یک از انواع قیاس، مثال قرآنی آورده است. او صور مختلف قیاس‌های منطقی را به پنج میزان مستخرج از قرآن کریم ارجاع می‌دهد: «میزان تعادل» (قیاس اقترانی حملی)؛ «میزان تلازم» (قیاس استثنایی متصل)؛ و «میزان تعاند» (قیاس استثنایی منفصل) که «میزان تعادل» به نوبه خود بر سه نوع است: «میزان اکبر» (شکل اول) و «میزان اوسط» (شکل دوم) و «میزان اصغر» (شکل سوم) که جمعاً به پنج مورد بالغ می‌شود (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۱۸).

وی به قصد تعمیق رابطه منطق با آموزه‌های دینی، هر یک از این قیاس‌ها را در فصل‌های جداگانه مورد بحث قرار داده و از قرآن کریم شاهد مثال می‌آورد؛ گو اینکه قواعد منطقی از یونان منتقل نشده؛ بلکه از قرآن استنباط شده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۴۱-۱۹). و چون مبنای قرآن بر حذف و ایجاز و اختصار در کلام است، اغلب استدلال‌های قرآنی از نوع قیاس مضمّر و مقتضب است. او حتی ادعا می‌کند که قواعد منطقی یونان هم از صحف/براهیم و موسی(علیهم السلام) استخراج شده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۲۱ و ۴۲-۴۱).

میزان تعادل اکبر

غزالی و به تبع او ملاصدرا، استدلال/براهیم خلیل(ع) را مبنی بر بطلان ادعای خدایی نمرود، برای میزان اکبر مثال می‌آورند. نمرود ادعای خدایی می‌کرد و حضرت/براهیم میزان اکبر را در مقام احتجاج با نمرود به کار برده است، و خدای سبحان، او را به استعمال این میزان ستوده است:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ لِمَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾

(انعام/ ۸۳)

این میزان در قرآن کریم چنین حکایت شده است:

﴿المرآلی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یتیحی و یمیت قال انا حی و امیت قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فهت الذی کفر والله لایهدی القوم الظالمین﴾ (بقره/۲۵۸)

نمرود ادعای خدایی می‌کرد و نمرودیان معتقد بودند که خدا بر هر کاری تواناست. /براهیم خلیل به تعلیم الهی، در مقام احتجاج می‌گوید: خدای من قادر بر احیاء و إماتة است در حالی که تو قادر نیستی. نمرود که از درک این بیان کنایی عاجز بود، مرتکب مغالطه شده و در پاسخ گفت: من هم از طریق واقعه و قتل، قادر هستم که انسان را زنده کنم یا بمیرانم. /براهیم که متوجه ناتوانی نمرود از درک این برهان شد، برای ابطال مغالطه نمرود، برهانی صریح و روشن تر آورده و گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو از مغرب برآور؛ که نمرود با درک این برهان قاطع و صریح، مبهوت و متحیر شد و پاسخی نیافت (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۲۱).

/براهیم(ع) در این محاجه، دو قیاس مضمرا از نوع میزان اکبر را به کار برده است. صورت کامل استدلال اول این است که معبود من قادر است که انسان‌ها را زنده کند یا بمیراند و هر کس بر این چنین کار بزرگی قادر باشد، خدای حقیقی است؛ پس معبود من خدای حقیقی است. و صورت قیاسی استدلال دوم که سبب تحیر و بهت نمرود شد، چنین است: معبود من قادر است که خورشید را از مشرق برآورد و هر کس بر این چنین کار بزرگی قادر باشد، خدای حقیقی است؛ پس معبود من خدای حقیقی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۰۹؛ همو، ۱۳۸۹ش: ۳۴۶).

در هر یک از دو استدلال فوق، مقدمه اول از مشاهدات است و مقدمه دوم که مطابق مبنای قرآن کریم بر حذف و ایجاز، محذوف است، معلوم ضروری و مورد اتفاق همه است؛ و لذا مستلزم نتیجه ضروری و یقینی است (سبزواری، ۱۳۷۲ش، الف: ۴۴۵؛ همو، ۱۳۷۲ش، ب: ۳۴۶).

پاسخ نمرود نوعی مغالطه و از موازین شیطان است؛ اما ترکیب مقدمات یقینی به طریقی که /براهیم خلیل با تعلیم خداوند و جبرئیل آورد، میزان صادق و مفید یقین است و هر کس این صورت استدلال را نپذیرد، در واقع حجت و تعلیم به حق الهی را

انکار کرده است. قیاس منطقی به روش میزان تعادل اکبر، یک استدلال صحیح است؛ چون از قرآن استمداد می‌جوید (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۲۲).

حد وسط در میزان تعادل اکبر، وصف حد اصغر و محکوم علیه حد اکبر است. صفت، هر حکمی داشته باشد، آن حکم بر موصوف و موضوع آن صفت نیز بار می‌شود؛ و لذا تعریف میزان اکبر این است که حکم بر اعم، عبارت از حکم بر اخص است (غزالی، ۱۴۱۳ق، ۲۳؛ صدرالدین شیرازی، ش ۱۳۶۳: ۳۱۰). نمونه دیگر میزان تعادل اکبر که در قرآن کریم آمده است، این فرمایش خداوند است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَدْعُ الْخَلْقَ لِتَرْعَبَهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾

«و اوست آن کسی که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید

و این (کار) بر او آسانتر است» (روم/ ۲۷)

یعنی اعاده آسان‌تر از ابداع است، و هر آنچه آسان‌تر باشد به طرق اولی در بوته امکان قرار می‌گیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰ق، حاشیه سبزواری: ۳۰۰؛ حیدری، ۱۴۲۷ق: ۲۰۲).

میزان تعادل اوسط

میزان اوسط هم واضح‌اش خداوند است که حضرت /براهیم آن را در مقابل ستاره پرستان به کار بست:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ

اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْآفِينَ...﴾

«و اینگونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است؛ و آنگاه چون غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم» (انعام/ ۷۷-۷۶).

در زمان /براهیم (ع)، اغلب مردم بت پرست بودند که برخی از آن‌ها ستارگان و ماه و خورشید را می‌پرستیدند، و آن حضرت افول و تغییر ستارگان را دلیل بر معلولیت گرفته و مطابق با مبنای قرآن بر حذف و ایجاز و اضمار، خطاب به ستاره پرستان فرمود: «من

افول و غروب کنندگان را دوست ندارم و نمی‌پرستم» (انعام / ۷۶). صورت کامل برهان چنین است: ماه غروب می‌کند؛ و خدا غروب و افول نمی‌کند؛ پس ماه خدا نیست. و حد میزان اوسط این است که اگر حکم منسوب به یک شیء، از شیء دیگر سلب گردد، حاکی از مغایرت آن دو شیء است. پس سلب افول از خدا و حمل آن بر ماه، نشانگر این است که ماه، خدای حقیقی نیست (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۰-۲۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۰).

پیامبر اکرم (ص) نیز با تعلیم الهی و به متابعت از /براهیم خلیل، در مواضع متعددی از قرآن کریم، میزان اوسط را به کار بسته است؛ از جمله اینکه یهود و نصاری می‌گفتند: ما فرزندان و اولیای خدا هستیم، پیامبر اسلام (ص) با دستور خداوند گفت:

﴿فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر ممن خلق﴾

«پس چرا شما را به [کیفر] گناهان تان عذاب می‌کند؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است» (مائده / ۱۸).

صورت کامل برهان چنین است: شما یهود و نصاری گرفتار عذاب الهی می‌شوید؛ و فرزندان و اولیای الهی عذاب نمی‌شوند؛ پس شما فرزندان و اولیای خدا نیستید. مقدم یا اصل اول، از تجربیات، و مقدمه دوم از مشاهدات است؛ پس حکم به نفی ولایت یهود و نصاری ضروری است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۱). براهین موجود در قرآن کریم، گرچه دقیقاً و همواره، به صورت صغری و کبرای منطقی صریح نیست؛ ولی با تدبر و تفکر عمیق در بسیاری از تعییرات تکان‌دهنده آن، براهین منطقی استنباط می‌شود (سبحانی، ۱۳۷۵ش، ۱: ۱۶؛ ر.ک: بقره / ۱۶۴؛ فاطر / ۱۵؛ ابراهیم / ۱۰).

نمونه دیگر میزان اوسط در نفی ولایت یهود و نصاری، این فرمایش خداوند است که:

﴿قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمتوا الموت إن كنتم

صادقین﴾

«بگو: ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید

نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید» (جمعه / ۶)

صورت کامل برهان چنین است: یهودیان آرزوی مرگ و ملاقات با پروردگار

نمی‌کنند؛ و هر دوستدار و ولی خدا به خاطر لقای پروردگار آرزوی مرگ می‌کند؛ پس

یهودیان دوستدار و ولی خدا نیستند (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۱-۳۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۱). غزالی با ذکر این مثال‌ها و توضیح آن‌ها، نتیجه می‌گیرد که میزان تعادل اوسط هم ضرورتاً نتیجه‌بخش است.

میزان تعادل اصغر

غزالی میزان اصغر را از آیه شریفه ۹۱ سوره انعام استخراج می‌کند که حق تعالی این میزان را به پیامبر اکرم (ص) تعلیم داد و صورت حکایت آن در قرآن مجید چنین است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۲):

﴿وما قدر والله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسى نوراً وهدى للناس...﴾ (انعام/۹۱)

«و آنگاه که [یهودیان] گفتند: چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنانکه باید نشناختند. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای مردم روشنایی و رهنمود است...»

یهود و نصاری عظمت قدرت خدا را نشناخته و در نفی نبوت پیامبر اکرم (ص)، ادعا کردند که بر بشر کتاب نازل نمی‌شود، خدا می‌فرماید: ای پیامبر بگو چه کسی کتابی را که موسی آورده، نازل کرده است؟ موسی و عیسی (ع) بشر بودند و بر آن‌ها کتاب تورات و انجیل نازل شد؛ پس بر بشر کتاب نازل می‌شود که بر خلاف مدعای یهود و نصاری است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۱؛ همو، ۱۳۷۸ش: ۱۳۰). خدا در این میزان، قول یهودیان را مبنی بر انکار نزول وحی بر بشر، ابطال می‌کند. صورت کامل برهان چنین است: موسی بشر است؛ بر موسی وحی نازل شده است؛ پس بر برخی بشر وحی می‌شود (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۲).

میزان تلازم

منظور غزالی از میزان تلازم، قیاس استثنایی متصل است. او آیات متعددی را بر می‌شمارد که می‌توان میزان تلازم را از آن‌ها استخراج کرد. از جمله اینکه برای میزان تلازم به آیه شریفه: ﴿لو كان فيهما آلهة الا لله لفسدتا﴾ (انبیاء/۲۲) تمسک کرده است. قیاس وی

بدین صورت است که اگر در آسمان و زمین معبودی به جز خدای یکتا می‌بود، هر آینه نظام آن دو به فساد می‌گرایید، لکن آسمان و زمین تباہ نشده‌اند؛ پس معبودی جز خدای یکتا نیست. مقدمه اول این قیاس، شرطیه متصله است که در آن، از رفع تالی، رفع مقدم استنتاج شده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۶).

نمونه دیگر میزان تلازم که از قول خدای سبحان مستفاد است این است که فرمود:

﴿إِن كُفِرُوا مَاعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَسْبُ جَهَنَّمَ... لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوا وَكُلَّ فِيهَا

خَالِدُونَ﴾

«در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخ‌اید. شما در آن وارد خواهید شد. اگر این‌ها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی‌شدند، و حال آنکه جملگی در آن ماندگارند» (انبیاء / ۹۹-۹۸).

اگر بت‌ها خدایان بودند وارد دوزخ نمی‌شدند. شما و هر آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم جهنم هستید و در دوزخ جاودانه می‌مانید. با تدبیر در این آیه شریفه صورت کامل این میزان اوسط چنین به دست می‌آید: اگر بت‌ها خدایان بودند، وارد دوزخ نمی‌شدند؛ و همه بت‌ها وارد دوزخ می‌شوند؛ پس بت‌ها خدایان نیستند (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۶).

غزالی در «القسطاس المستقیم» می‌گوید: حکم میزان تلازم این است که هر چیزی که لازم شیئی باشد، در همه حال تابع آن شیء است. نفی لازم ضرورتاً مستلزم نفی ملزوم است و ثبوت ملزوم، ضرورتاً مستلزم ثبوت لازم است؛ اما نفی ملزوم و ثبوت لازم نتیجه نمی‌دهد. هر کس یک شیء را مستلزم شیء دیگر بداند، از علم به وجود ملزوم، به وجود لازم عالم خواهد شد، و از علم به عدم لازم، به عدم ملزوم پی خواهد برد؛ اما استنتاج وجود ملزوم از وجود لازم، و یا استنتاج عدم لازم از عدم ملزوم از موازین شیطان است. میزان شیطان مثل: اگر فلانی غذا نخورد سیر است؛ لکن او غذا خورد؛ پس سیر نیست (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۸). به نظر می‌رسد نظر غزالی در حکم انتاج قیاس استثنایی متصل، در کتاب «مقاصد الفلاسفه» و «محک النظر» کامل‌تر باشد که می‌گوید: در قیاس استثنایی متصل، وضع مقدم مستلزم وضع تالی، و رفع تالی هم مستلزم رفع مقدم است؛ اما رفع مقدم و وضع تالی، منتج نیست؛ مگر اینکه تالی، مساوی مقدم باشد که در این صورت، هر چهار مورد نتیجه‌بخش خواهد بود.

میزان تعاند

غزالی برای میزان تعاند، آیه شریفه ۲۴ سوره سبأ را شاهد مثال آورده است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ

مَبِينٍ﴾

«بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا؛ و در

حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم» (سبأ/ ۲۴)

صورت کامل استدلال چنین است: یا ما گمراه هستیم یا شما؛ لکن ما گمراه نیستیم؛ پس شما گمراه هستید. این استدلال یک قیاس استثنایی منفصل است که در آن، از رفع مقدم، وضع تالی استنتاج شده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۳۱۳-۳۱۲).

حد میزان تعاند از نظر غزالی این است که هرچه قابل انقسام به دو قسم، متباین باشد، ثبوت هر یک از آن دو قسم مستلزم نفی دیگری، و نفی هر کدام، مستلزم ثبوت دیگری خواهد بود؛ مشروط بر اینکه انقسامش منحصره باشد؛ نه منتشره؛ وگرنه میزان شیطان خواهد بود (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۴۱).

منظور غزالی از انقسام منحصره این است که مقدمه شرطیه آن، حقیقه باشد که انقسام‌اش بر دو قسم، دایر بر نفی و اثبات است و مقدم و تالی آن از عناد تام برخوردار است؛ به گونه‌ای که اجتماع و ارتفاع‌شان محال است یعنی صدق هر کدام مستلزم کذب دیگری و کذب هر کدام مستلزم صدق دیگری است. و قول او در مورد تقسیم منتشره (غیر منحصره)، بر مانعة الجمع و مانعة الخلو قابل تطبیق است که انقسام در آن دو دایر بر نفی و اثبات نبوده و از عناد غیر تام برخوردارند. غزالی در کتاب «القسطاس المستقیم»، متذکر صور منتج مانعة الجمع و مانعة الخلو نشده و قیاس استثنایی منفصل با مقدمه منفصله غیر حقیقه را میزان شیطان خوانده است؛ ولی او در «مقاصد الفلاسفه»، «معیار العلم» و «محک النظر»، میان صور منتج و عقیم آن‌ها تفکیک قائل شده است (غزالی، ۱۹۶۱م: ۸۷-۸۶). در مانعة الجمع که اجتماع طرفین محال و ارتفاع‌شان جایز است، استنتاج از طریق وضع مقدم یا تالی، صحیح و میزان رحمان است؛ اما استنتاج از طریق رفع مقدم یا تالی، نادرست و میزان شیطان محسوب می‌شود. در

مانعة الخلو که ارتفاع طرفین محال و اجتماع‌شان جایز است، استنتاج از طریق رفع مقدم یا تالی، صحیح و میزان رحمان است؛ اما استنتاج از طریق وضع مقدم یا تالی، نادرست و میزان شیطان است.

حاج ملا هادی سبزواری می‌گوید: سایر استدلال‌های موجود در کتاب و سنت را بر همین موازین پنج‌گانه منطقی قیاس کن. وای به حال کسانی که منکر این میزان (منطق) شده و گویند: منطق در کتاب و سنت به کار نرفته و بدعت و ضلالت است. اگر مرادشان این باشد که اصطلاحات منطقی در قرآن به کار نرفته است، سخن در مورد سایر علوم دینی هم بر همین منوال است؛ چراکه اصطلاحات علم کلام، علم اصول و علم فقه هم در قرآن به کار نرفته است، در حالی که آن علوم دینی، بدعت و ضلالت به شمار نمی‌روند (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰ق، حاشیه سبزواری: ۳۰۰).

وجه تسمیه موازین پنج‌گانه

وجه تسمیه موازین پنج‌گانه مستخرج از قرآن کریم در تألیفات *غزالی* چنین است: میزان اول که قیاس اقترانی است، مشتمل بر دو اصل (مقدمه) است که همانند دو کفه ترازو با هم متعادل‌اند؛ لذا میزان تعادل نام گرفته است. دومی را میزان تلازم خوانده است؛ چون یکی از دو اصل (مقدمه) در آن مشتمل بر دو جزء (مقدم و تالی) است که یکی ملزوم و دیگری لازم آن است. سومی را میزان تعاند گفته است؛ چون دو جزء مقدمه شرطیه آن دایر بر نفی و اثبات است که ثبوت هر کدام، مستلزم نفی دیگری است و بالعکس (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۴۱).

و وجه تسمیه اشکال سه‌گانه قیاس اقترانی در تألیفات *غزالی* این است که شکل اول، جمیع محصورات اربع را نتیجه می‌دهد و نتیجه شکل دوم، سالبه کلیه و جزئیه است؛ اما نتیجه شکل سوم، همواره جزئیه است. او شکل اول را که هر دو کلیه را نتیجه می‌دهد، میزان اکبر نامیده که کامل‌ترین نوع میزان است، و شکل دوم را به دلیل اینکه تنها یکی از کلیه‌ها را نتیجه می‌دهد، میزان اوسط خوانده و چون شکل سوم نتیجه‌اش کلیه نیست، آن را به میزان اصغر نامگذاری کرده است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۵-۳۴).

نتیجه بحث

در مورد وجود استدلال در قرآن، هیچ شک و تردیدی نیست؛ اما استدلال‌های موجود در قرآن کریم، به شیوه منطقی و کلاسیک و صغری و کبرای صریح نیست؛ بلکه با تدبر در آیات شریفه قرآن، می‌توان به وجود قیاس‌های منطقی به صورت تلویحی و مضمّر در آن دست یافت.

تلاش *غزالی* جهت استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن کریم و درآمیختن قواعد منطقی با اصطلاحات ابتکاری جدید و مثال‌های اصولی و اسلامی، بی‌سابقه و قابل تحسین است. به نظر می‌رسد این کار ارزشمند *غزالی* برای تحکیم مبانی منطقی و ایجاد بستر لازم جهت مقبولیت آن در میان متشرعین بسیار مؤثر بوده است؛ ولی متأسفانه پس از *غزالی* تا زمان ملاصدرا هیچ‌یک از منطق‌دان‌های مسلمان به آن توجهی نکرده است. و ملاصدرا هم به تبع *غزالی*، و برخی از پیروان صدرا، به این امر مهم اهتمام ورزیده و در برخی از تألیفات خود به تبیین موازین پنج‌گانه منطقی مستخرج از قرآن می‌پردازند، و جای این بحث در بسیاری از کتاب‌های منطقی خالی است.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن تیمیه الحرانی، احمد بن عبدالحلیم. ۱۴۲۶ق، **الرد علی المنطقیین**، تحقیق عبدالصمد شرف‌الدین کتبی و مقدمه سلیمان التّدوی، بیروت: مؤسسه الریتان.

تنکابنی، محمد بن سلیمان. ۱۴۱۱ق، **توشیح التفسیر فی قواعد التفسیر والتأویل**، تحقیق جعفر سعیدی گیلانی، قم: کتاب سعدی.

حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۷۴ش، **قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند**، قم: انتشارات قیام. حیدری، کمال. ۱۴۲۷ق، **اصول التفسیر والتأویل**، مقارنه منهجیة بین آراء الطباطبائی و ابرز المفسرین، قم: دار فراق للطباعة والنشر.

سبحانی، جعفر. ۱۳۷۵ش، **مدخل مسائل جدید در علم کلام**، قم: مؤسسه امام صادق (ع). سبزواری، هادی بن مهدی. ۱۳۷۲الف، **شرح الأسماء أو شرح دعاء الجوشن الکبیر**، تحقیق نجلی حبیبی، تهران: دانشگاه تهران.

سبزواری، هادی بن مهدی. ۱۳۷۲ب، **شرح دعاء الصباح**، تحقیق نجلی حبیبی، تهران: دانشگاه تهران.

سبزواری، هادی بن مهدی. ۱۴۳۲ق، **شرح المنظومة**، تعلیقات آیت‌الله حسن‌زاده آملی، مقدمه و تحقیق مسعود طالبی، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۹ش، **اسرار الآیات وأنوار البینات**، رساله متشابهات القرآن، با مقدمه و زیر نظر محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۴۱۰ق، **الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة**، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۶ش، **شرح اصول الکافی**، تعلیقات مولی علی نوری، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۷۸ش، **المظاهر الإلهیة فی اسرار العلوم الکمالیة**، تصحیح و تحقیق محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۳ش، **مفاتیح الغیب**، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

غزالی، محمد بن محمد. ۱۴۲۳ق، **الإقتصاد فی الإعتقاد**، شرح و تحقیق انصاف رمضان، بیروت: دار قتیبه.

غزالی، محمد بن محمد. ۱۳۹۲ق، **تهافت الفلاسفة**، تحقیق سلیمان دنیا، قاهره: دار المعارف.

- غزالی، محمد بن محمد. ١٤٠٩ق، **جواهر القرآن ودرره**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- غزالی، محمد بن محمد. ١٣٩٠ق، **شفاء الغلیل فی بیان الشبه والمخیل ومسالك التعلیل**، تحقیق حمد الکیسی، بغداد: الإرشاد.
- غزالی، محمد بن محمد. ١٤١٣ق، **القسطاس المستقیم(الموازن الخمسة للمعرفة فی القرآن)**، تحقیق محمود بیجو، دمشق: المطبعه العلمیه.
- غزالی، محمد بن محمد. بی تا، **محک النظر فی المنطق**، پیوست کتاب التقریب لحد المنطق ابن حزم الأندلسی، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- غزالی، محمد بن محمد. ١٣٦٨ش، **المستصفی من علم الاصول**، قم: دار الذخائر.
- غزالی، محمد بن محمد. ١٩٢٧م، **معیار العلم فی فن المنطق**، مصر: المطبعة العربیه.
- غزالی، محمد بن محمد. ١٩٦١م، **مقاصد الفلاسفة**، تحقیق سلیمان دنیا، قاهره: دار المعارف بمصر.